

حاکم مقبول اسلام باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد تا «اطاعت» او واجب گردد؟

حاکمیت شایسته

آمیختگی سیاست با «محبت»، «مردم‌دوستی» و «رحمت» از تکالیف فرمانرواست

آیت‌الله‌سیدمحمد خامنه‌ای
رئیس بنیاد حکمت اسلامی صدرا

در نگاه دینی و اسلامی «حق حاکمیت» در اصل به حق تعالی تعلق دارد؛ زیرا که او آفریننده جهان و انسان است و خداوند متعال است که مالک هر چیز است و حق دارد شکل حکومت را تعریف و افراد شایسته برای حکمرانی بر مردم را معرفی نماید.

در نگاهی دیگر، حکومت باید با اهداف آفرینش و با حکمت سازگار باشد و چون اساس آفرینش بر خیر و صلاح انسان (به منظور رسیدن به سعادت و رفاه و زندگانی بسامان و شایسته) است، پس حکومتی صحیح و دارای حق حکومت و فرمانروایی بر مردم است که هدف و برنامه و اجرای آن، رشد عقلانی مردم و زندگانی صحیح و انسانی همراه با رفاه و آرامش و امنیت و برخورداری از نعمت‌های الهی باشد تا زندگی این جهانی و اخروی او با سعادت و لذت همراه شود.

این شکل حکومت (حکومت الهی) بشدت به شخص و شخصیت فرمانروا و حاکم بستگی دارد و افرادی که خودکامه بوده، ایمان عملی و نظری به خداوند نداشته و مصلحت جامعه را به بازی می‌گیرند و... صلاحیت و حق حتی یک روز حکومت بر مردم را ندارند.

یکی از احکام حکومتی اسلام و شیعه این حدیث معروف است: «من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهواه مطيعاً لأمر مولاة فللعوام أن يقتلوه...»؛ یعنی کسی شایسته حکومت در جامعه مؤمنین است که «فقیه» (یعنی دین‌شناس و حکیم) و نگهبان دین و دیندارو با ایمان و مخالف هوای نفس



tarikhirani

”

مردم برای حکومت بر خود، مکلفند

کسی را برگزینند که آگاه، عالم و

متخصص در علوم عقلی و نقلی

و جهان‌بینی الهی اسلامی، دور

از هوای نفس، به دنبال مصالح و

منافع مردم و ملت و مردم‌دوست

باشد؛ همانگونه که امیرالمؤمنین

علیه‌السلام به مالک اشتر فرمود:

«لباس رحمت و محبت به مردم

را بر دل خود ببوشان و نسبت به

عامه مردم سراپا محبت و رحمت

باش...» پس حکومتی صحیح و

دارای حق حکومت و فرمانروایی

بر مردم است که هدف و برنامه

و اجرای آن، رشد عقلانی مردم و

زندگانی صحیح و انسانی همراه با

رفاه و آرامش و امنیت و برخورداری

از نعمت‌های الهی باشد تا زندگی

این جهانی و اخروی او با سعادت و

لذت همراه شود.

خود «تکالیفی» دارند. هیچ حاکمی حق استبداد و خودکامگی ندارد و باید از مشاوره و خردهای دیگر کمک بگیرد. مردم و افراد جامعه نیز مکلفند مطیع اوامر و قوانین موضوعه حکومت باشند و حاکم را نصیحت کنند. مردم‌سالاری نیز مشروط به رعایت «تکالیف» از طرف مردم است و همگان باید حاکم الهی و ولی مؤمنین را «امام» و پیشرو و «رهبر» خود بشمارند و به حکم «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول...» از او اطاعت کنند. این شکل آمیختگی سیاست با محبت، نمونه کامل «مدینه فاضله» و «آرمانشهر»ی است که حکمای ایران و اسلام و آتن و یونان نیز به دنبال آن بودند، اما جز در حکومت رهبران و امامان شیعی تحقق نیافت.

با توجه به همه عناصری که اسلام برای حکومت بر مردم قرار داده، معنی سیاست و حکومت و مبانی حاکمیت بشر بر بشر روشن می‌شود و رابطه آن با حکمت، عقل و منطق و نقش قوی محبت و رحمت میان مردم و حاکم، به دست می‌آید و اثبات می‌شود که هرگز نمی‌تواند و نباید حکومت از حکمت و ولایت دور باشد؛ چه اینکه فرمود «لاینال عهدی الظالمین» (بقره/ ۱۲۴). منصب ولایت همواره بایستی از طرف آفریدگار تعریف و اعطا شود.

✳️ **مکتوب حاضر گزیده «ایران» از متن سخنرانی آیت‌الله سید محمد خامنه‌ای در بیست و ششمین همایش بزرگداشت حکیم ملاصدرا با موضوع «حکمت، حکومت، ولایت» است که به همت بنیاد حکمت اسلامی صدرا به صورت مجازی برگزار شد.**

(یعنی خوددار و دور از هوای نفس و منافع شخصی) و مطیع قانون و قانونمند باشد. پس عوام (یعنی عامه مردم) مکلفند از او «پیروی» و اطاعت (تقلید) کنند؛ «تقلید» در لغت به معنی پیروی است، نه فقط تقلید در فتوای فقهی.

در این حدیث، مردم برای حکومت بر خود، مکلفند کسی را برگزینند که آگاه، عالم و متخصص در علوم عقلی و نقلی و جهان‌بینی الهی اسلامی، دور از هوای نفس، به دنبال مصالح و منافع مردم و ملت و مردم‌دوست باشد؛ همانگونه که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مالک اشتر فرمود: «وأشعر قلبک الرحمة للربیع...»؛ یعنی لباس رحمت و محبت به مردم را بر دل خود ببوشان و نسبت به عامه مردم سراپا محبت و رحمت باش. در اینجا دو نوع «حاکم» قابل فرض است: الف) حاکمی که مردم‌دوست و به دنبال عدالت و راحت و رفاه آنهاست. ب) حاکمی که مردم را ملک و برده خود می‌داند و خود را قانون و قانون را برای خود می‌شمارد و قانونمدار نیست. اسلام از آن رو شکل و نام حکومت راه نه ریاست بلکه «ولایت» نهاده است؛ چرا که محور در این کلمه برعنا، محبت (ولایت) است.

خداوند متعال خود بالاترین «ولی» و دوست مؤمنین است؛ «الله ولی الذین آمنوا» و پیامبر(ص) و امامان(ع) نیز چنین بوده‌اند. حاکم مقبول اسلام نیز باید «ولی» و دوستدار مردم باشد تا «اطاعت» او واجب گردد.

اسلام برای هر دو طرف (حاکم و مردم) «حقوقی» گذاشته و همچنین هر دو طرف به سهم



تارخیرانی

”

ما میراث فکری و فرهنگی

خود را بر مبنای مفاهیم و

اندیشه‌هایی که نزد قدما،

معنا و مصداقی نداشته،

می‌سنجیم و در واقع از آنان

استنتاج می‌کنیم که چرا

بر اساس و برحسب آنچه

امروزه برای ما اعتبار و ارزش

دارد، نیاندیشیده و به آن عمل

نکرده‌اند و مانع پیشرفت

شده‌اند؟! منشأ اصلی این

سو، تفاهم همان اصالت

دادن به «اندیشه پیشرفت»

است که متعاقب آن تاریخ،

تفکر و تاریخ علم و صنعت،

یک تاریخ خطی رو به تکامل

پنداشته می‌شود. بر اساس

این سیرتاریخی، تمدن

اسلامی در جایی متوقف

شده، اقول کرده و منقطع

شده است و نسبت به مغرب

زمین که پیشرفت کرده،

عقب مانده است. غافل از

این نکته که علم و صنعت

در معنای مدرن با آنچه که

در عالم قبل از مدرن فهم

می‌شد، تفاوت اصولی دارد.

در واقع، تفاوت دو پارادایم

فکری عالم مدرن با عالم قبل

از مدرن است و این امر ربطی

به عالم اسلام و ایران ندارد

و منحصر به آن نیست. بر

اساس همین فرض است که

به دنبال دلایل و جهات این

به اصطلاح عدم پیشرفت

و عقب‌ماندگی برمی‌آییم

و حکمت و عرفان اسلامی

را از عوامل اصلی این

عقب‌ماندگی در عالم اسلام

برمی‌شمیریم و آن را متمم

می‌کنیم

این سو، تفاهم همان اصالت دادن به «اندیشه پیشرفت» است که متعاقب آن تاریخ، تفکر و تاریخ علم و صنعت، یک تاریخ خطی رو به تکامل پنداشته می‌شود. بر اساس این سیرتاریخی، تمدن اسلامی در جایی متوقف شده، اقول کرده و منقطع شده است و نسبت به مغرب زمین که پیشرفت کرده، عقب مانده است؛ غافل از این نکته که علم و صنعت در معنای مدرن با آنچه که در عالم قبل از مدرن فهم می‌شد، تفاوت اصولی دارد. در واقع، تفاوت دو پارادایم فکری عالم مدرن با عالم قبل از مدرن است و این امر ربطی به عالم اسلام و ایران ندارد و منحصر به آن نیست. همین امر که آن را زوال یا انحطاط می‌خوانیم، در مورد دیگر تمدن‌های شرقی که غیرمدرن هستند نیز صادق است. بر اساس همین فرض است که به دنبال دلایل و جهات این به اصطلاح عدم پیشرفت و عقب‌ماندگی برمی‌آییم و حکمت و عرفان اسلامی را از عوامل اصلی این عقب‌ماندگی در عالم اسلام برمی‌شمیریم و آن را متمم می‌کنیم.

✳️ **مکتوب حاضر، متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی دکتر شهرام پاژوکی است که با عنوان «مسأله حکمت و عرفان اسلامی و پیشرفت، تمدن و فرهنگ» در مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران ارائه شد.**

مدینه‌ها بسر ببرد تا به این کمال برسد.

■ **اصالت دادن به «اندیشه پیشرفت» و پیامد‌هایی که برای ما داشت**

آیا «مدینه» به معنایی که فارابی مراد می‌کند همان است که در تفکر مدرن تحت عنوان مفهوم «جامعه مدنی» مطرح می‌شود؟ آیا مدنیت از جمله مسلمانان وجود نداشته و غریب می‌نموده است؟ چرا فیلسوف بزرگی همچون فارابی که مؤسس فلسفه مدنی در عالم اسلام است و در آثارش از «اقسام مُدن» صحبت می‌کند اما نکته‌ای درباره پیشرفت نمی‌گوید؟ حتی این‌خلدون که در مقدمه مشهورش به شرح و وصف علم عمران می‌پردازد و علم عمران آن‌ها را به مفهوم تمدن نسبتی دارد، چرا او هم سخنی از تمدن با دلالت‌های مدرنش نمی‌گوید؟

دلیل اصلی آن مشخص است و یعنی در واقع آن چیزی که مفهوم «پیشرفت» از آن زاینده شد، مبادی و مقاصدی داشت و چنین مبادی و مقاصدی در تفکر مدرن غرب و در قرون وسطی می‌سابقه بوده است. حکمای مسلمان همچون فارابی کمال مدینه را در «تحصیل سعادت» می‌دیدند، پس غایت مدینه، نیز چیزی جز سعادت انسان برای رسیدن به این کمال نباید باشد. بنابراین انسان باید در بهترین

مطرح شد که آیا تاریخ جهان رو به پیشرفت است؟ آیا ما واقعاً رو به پیشرفت هستیم؟

از طرف دیگر، در کشور ما چنین پرسش‌هایی روح یافت که مفاهیمی چون «تمدن» و «پیشرفت» که ابتدا

در تفکر مدرن و در اروپا فهم شد، چرا در آرای حکما و علمای دیگر از جمله مسلمانان وجود نداشته و غریب می‌نموده است؟ چرا فیلسوف بزرگی همچون فارابی که مؤسس فلسفه مدنی در عالم اسلام است و در آثارش از «اقسام مُدن» صحبت می‌کند اما نکته‌ای درباره پیشرفت نمی‌گوید؟ حتی این‌خلدون که در مقدمه مشهورش به شرح و وصف علم عمران می‌پردازد و علم عمران آن‌ها را به مفهوم تمدن نسبتی دارد، چرا او هم سخنی از تمدن با دلالت‌های مدرنش نمی‌گوید؟

دلیل اصلی آن مشخص است و یعنی سابقه بوده است. حدود سال ۱۷۵۰ آنچنان از آذهان رسوخ کرد و صحتش تلقی به قبول شد که هر آنچه گذشتگان گفته‌اند اصل و ملاک حقیقت است و تنها آنها از ارزش و اعتبار برخوردارند. اما همین مفهوم که اینقدر مدرن و بی‌سابقه بوده است، حدود سال ۱۷۵۰ آنچنان از آذهان رسوخ کرد و صحتش تلقی به قبول شد که هر گونه تردید و اما و آگری در خصوص آن، نادانی و انکار مسلمات دانسته می‌شد. سه نمونه مشهور اعتقاد به این قول در آرای آگوست کنت، هگل و داروین قابل ردیابی است.

«پیشرفت» پس از بروز بحران‌هایی در قرن بیستم مورد تردید جدی قرار گرفت و پرسش‌هایی از این قبیل

بگویم، ولی مشکل بتوان دریافت که تمدن اصلاً چیست. به ما می‌گویند تمدن یک جامعه بزرگ است ولی به روشنی به ما نمی‌گویند که آن، چه جامعه‌ای است.»

مفهوم «فرهنگ» هم یک مفهوم مدرن است و به موازات پیدایش مفهوم تمدن خلق شد و در مقایسه با انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها خصوصاً فیلسوف‌های رمانتیک، کمتر به تمدن در معنای تازه آن پرداخته‌اند و آن را کم‌عمق و سطحی و صرفاً حاکی از امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌دانستند.

■ **چیستی مفهوم «پیشرفت» و علت غیبت آن در آرای حکمای مسلمان**

مدرن است که از اواخر قرن هفدهم در جوامع مدرن اروپایی شکل گرفت و در فلسفه و همه رشته‌های علمی جدید از علوم انسانی گرفته تا تجربی راه یافت و از اجزای مقوم اندیشه روشنگری است.

در «اندیشه پیشرفت» وجوه مختلف تاریخ انسانی، به‌صورت خطی، رو به جلو، به سوی آینده‌ای ایده‌آل و مبهم در حرکت است و همه اقوام و ملل باید به سوی آن مقصود رو آورند. تا قبل از این دوره، اندیشه پیشرفت به ذهن هیچ یک از متفکران خطور نکرده بود و در گذشته مردم بر آن بودند که کمال اندیشه بشری، یا به اصطلاح عصر طلایی در آغاز زمان جای داشته است و برای یافتن آن به

وایس می‌نگریستند. به اعتقاد قدما، آنچه گذشتگان گفته‌اند اصل و ملاک حقیقت است و تنها آنها از ارزش و اعتبار برخوردارند. اما همین مفهوم که اینقدر مدرن و بی‌سابقه بوده است، حدود سال ۱۷۵۰ آنچنان از آذهان رسوخ کرد و صحتش تلقی به قبول شد که هر گونه تردید و اما و آگری در خصوص آن، نادانی و انکار مسلمات دانسته می‌شد. سه نمونه مشهور اعتقاد به این قول در آرای آگوست کنت، هگل و داروین قابل ردیابی است.

«پیشرفت» پس از بروز بحران‌هایی در قرن بیستم مورد تردید جدی قرار گرفت و پرسش‌هایی از این قبیل

جوامع مدرن اروپایی تلقی شد. یعنی به یکباره به جایی رسیدیم که «تمدن بودن» حاکی از وضعیت آرمانی داخل قلمرو تمدن غرب و «بربریت» و وضعیت بیرون از این قلمرو قلمداد می‌شد.

وقتی واژه Civilization در دوران مدرن وضع شد، گستره وسیعی از مفاهیم آرمانی چون «پیشرفت»، «نظم»، «سازمان اجتماعی»، «ارتقای آزادی»، «ترویج هنرها»، «رونق تجارت»، «ادب و آداب» و... را در بر گرفت و به آن باید و مباحث کرد. بدین قرار، مفهوم تمدن وقتی پیدا شد که کشورهای اروپایی که اینک خود را «غربی» می‌نامیدند، به این خودآگاهی رسیدند که طی چند قرن چیزهایی را یافته‌اند که جوامع دیگر (شرق)، به آن نرسیده‌اند و به این اعتبار می‌توانند خود را برتر از کشورهای شرقی بدانند.

نتیجه آنکه، تمدن مفهومی مدرن است که مولود نوعی خودآگاهی است که به تفسیر هگل انسان مدرن در جامعه مدرن به آن دست یافته است. خودآگاهی که بنیان فلسفی آن را دکارت در قول «من فکر می‌کنم؛ پس هستم» پی نهاد.

در این فضا، این پرسش مطرح می‌شود که «تمدن» علی‌الاصول چیست؟ و بر چه چیزی دلالت یافته است؟ ما مرتب کلمه «تمدن» را به کار می‌بریم، اما مدلول آن مبهم است. «چیستی تمدن» خصوصاً بعد از جنگ‌های جهانی اول و دوم که جوامع غربی به اصطلاح «تمدن» مبتلا به هزینه‌های مادی و معنوی بسیار شدند، بیش از پیش در ابهام فرو رفت تا آنجا که در آثار برخی از جامعه‌شناسان، موضوعی کم‌اعتبار تلقی شد و جامعه‌شناسان که باید بیشترین طرح مسأله در مورد تمدن را در دستور کار خود قرار می‌دادند، به تدریج این مفهوم را به کناری و نهاده‌اند. یا در علوم سیاسی که به طریق دیگری با مفهوم تمدن سر و کار دارد، نیز این کم‌توجهی مفهومی نمود می‌یابد. در این راستا، می‌توان به اظهار نظر فیلسوف مشهور علم سیاست «لویی اشتراوس» اشاره کرد که در یکی از آثارش می‌گوید: «ما عادت کرده‌ایم که از تمدن‌ها سخن

◀

دکتر شهرام پاژوکی

استاد فلسفه و عرفان و عضو هیأت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

»

رکود و عدم پیشرفت ملل اسلامی» و بررسی علل آن، از جمله مسائل اصلی است که در میان روشنفکران مسلمان، اعم از ایرانی و غیرایرانی، به انتحای مختلف مطرح می‌شود و بسیار درباره آن شرح و بسط داده شده است. در نظر آنان، مانع اصلی پیشرفت تمدن و فرهنگ در عالم اسلامی «حکمت و عرفان اسلامی» است و بر این باورند که این دو حوزه اجازه ندهند تا کشورهای اسلامی همچون کشورهای موسوم به غربی پیشرفت کنند!

آنچه در این گفتار مورد تحلیل و مذاقه قرار می‌گیرد بررسی عوامل مشهور از قبیل عوامل علی، اجتماعی، سیاسی و جغرافیایی نیست که در رشد و گسترش تمدن و فرهنگ مؤثر بوده‌اند و اغلب در تاریخ علم هم محل توجه قرار می‌گیرند، بلکه بررسی این مسأله است که اصولاً مفاهیمی همچون «پیشرفت»، «تمدن» و «فرهنگ» که همه مفاهیمی بی‌سابقه، مدرن و مسبوq به مبادی فکری خاص هستند، ابتدا در اروپا پیدا شد و بعد گسترش یافت. بنابراین، سابقه‌ای در هیچ یک از تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و تفکرات اقوام غیراروپایی حتی اروپایی که در قرون وسطی زندگی می‌کردند، ندارد و طرح نویی است و اصولاً نه عرفان و حکمت اسلامی که عرفان و حکمت مسیحی، چینی و هندی نیز مانعی بر سر آن نبوده است. اتفاقاً در دوره قبل (مدرن)، منشأ آن چیزی که ما امروز از آن تحت عنوان فرهنگ و تمدن حرف می‌زنیم، در عالم اسلام همین حکمت و عرفان بوده است. بنابراین، این گزاره که «حکمت و عرفان اسلامی» مانعی بر سر راه پیشرفت، تمدن و فرهنگ بوده، جای تردید و بحث دارد. به لحاظ تاریخی، این قول ابتدا از سوی روشنفکران دینی و غیردینی، به افتخای خود اندیشه روشنگری، در حوالی قرن سیزدهم هجری در عالم اسلام اظهار شد.

در نظر شخصیت‌هایی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی، محمد عبده و محمد رشید رضا که خود را «اصلاح‌طلب دینی» می‌دانستند، علت اصلی ضعف و ناکامی کشورهای اسلامی، در قیاس با پیشرفت و موفقیت کشورهای اروپایی این بود که مسلمانان واقعاً مسلمان نیستند و برای مسلمان واقعی شدن لازم است که اسلام را از همه پیرایه‌های اضافه شده، پاک کنیم و در مقابل آن، اسلام ناب را کشف و به آن بازگردیم. در واقع، به باور آنان با بازگشت به اسلام ناب است که اساساً پیشرفت و تمدن هم در عالم اسلام محقق خواهد شد. با توجه به اندیشه این روشنفکران دینی می‌توان ایگونه نتیجه‌گیری کرد که این گزاره که «حکمت و عرفان اسلامی مانعی بر سر راه تمدن و پیشرفت بوده است» در ابتدا یک اندیشه تدافعی و انتقالی در مقابل هجوم قدرتمند تمدن استعمارگر اروپا بود، اما تحقیق در اعتبار این قول که «حکمت و عرفان اسلامی مانعی بر سر راه

تمدن و پیشرفت بوده است» مستلزم بررسی در سابقه چند مفهوم اصلی «پیشرفت» و «علم و صنعت» و... است.

■ **چگونگی خلق مفهوم «تمدن» و «فرهنگ»**

در آغاز باید مفهوم «تمدن» را مشخص کنیم. واژه Civilization در اروپای مدرن صرفاً دلالت بر نوعی حاکمیت، نظم و نظام اجتماعی داشت که آن را از بربریت و توحش متمایز می‌کرد، اما هم‌زمان با متداول شدن این واژه، وقتی پیشرفت در تمدن مدرن پیدا شد، به نحوی با واژه تمدن خویشاوند شد. گویی این دو رابطه نسبی نزدیک با یکدیگر دارند.

تمدن یا مدنی شدن، به معنای ترقی یا پیشرفت در مقابل بربریت انگاشته شد. بدین قرار واژه تمدن، دیگر صرفاً به معنای وصفی خنثی از شهرنشینی یا مدنیت نبود، بلکه حاکی از ارزش‌هایی مطلق شده بود که به عنوان محک و معیار مقایسه تمام جوامع مدرن غیراروپایی با